



از یغمای جندقی تا حبیب یغمائی

سید علی آل داود

پس از کشته شدن نادرشاه افشار، اوضاع ایران دستخوش اغتشاش و آشوب روزافزون گردید و، در شهرها و ولایات کشور، به تدریج، نشانه‌های لجام‌گسیختگی پدیدار شد. هرچند با ظهور کریم‌خان زند آرامشی موقت و چند ساله پدید آمد، پس از مرگ وی، جانشینانش به جان هم افتادند و، در نتیجه، بار دیگر، سراسر کشور دچار نابسامانی و آشوب شد. در این میان، بر اثر هرج و مرج و ناامنی، کثیری از ساکنان شهرها و روستاها، برای نجات جان خود و فرار از اوضاع ناآرام و تأمین هزینه‌های زندگی، به مهاجرت روی آوردند. آنان خانه و زندگی و موطن خود را رها کردند تا در جای امن‌تری سکنی‌گزینند. در زمره این مهاجران، خانواده‌ای بود که از شهر اردکان یزد به خوریابانک، درکناره جنوبی کویر مرکزی ایران، پناه آورده بود. شغل پدر این خانواده، حاج ابراهیم قلی، دام‌داری بود و فرزند ارشدش، رحیم، وظیفه چراندن اغنام را بر عهده داشت. او، هر روز، با نوجوانانی دیگر، گله را به چرا می‌برد و شب بازمی‌گرداند و روانه آغل‌ها می‌کرد. یکی از روزها، هنگامی که رحیم و دوستانش به چرانیدن گوسفندان سرگرم بودند، امیراسماعیل خان عرب عامری، حکمران منطقه و داماد شاهرخ افشار، که در روستای خوش‌آب‌وهوای اردیب مستقر بود، به خور می‌آمد؛ در بیرون شهر، با رحیم و دوستانش مواجه شد. کودکان، به دیدن او از دور، همگی پا به فرار گذاشتند اما رحیم از هیبت حاکم

نهراسید و استوار برجای ماند. حاکم از او نام و نام پدرش را پرسید و او بی‌درنگ جواب داد:

من مردمک خورم از علم و ادب دورم

بدین سان، رحیم، کودک گوسفندچران آن روز که بعدها شاعر نامور قرن سیزدهم، یغمای جندقی، شد، شاید نخستین شعر خود را سرود. اسماعیل‌خان را ادب و سخنوری و شجاعت رحیم سخت پسند افتاد؛ کسی را سراغ پدر او فرستاد و فرمان داد که رحیم، به جای دام‌چرانی، باید به مکتب برود و درس بخواند.

اسماعیل‌خان از دودمان معروف عامری بود که اعضای آن در اردستان و روستاهای مجاور آن سکونت داشتند. این خاندان از پشتیبانان نادرشاه بود و، پس از انقراض افشاریه و زندیه و قدرت‌یابی تدریجی قاجارها، با این سلسله از در دشمنی و معارضه برآمد. محمدحسین خان عامری، از سران این خاندان، که سال‌ها با امرای منتسب به قاجاریه جنگیده بود، سرانجام، در چاه عَلم، بین شهراب و انارک، از آنان شکست خورد. اسماعیل‌خان نیز از عهده مقابله با آقامحمدخان قاجار برنیامد، به بیابانک بازگشت و حکومت آن صوب را به دست گرفت. او، در روستای اردیب، کاخی عالی بنا کرد که دیوان‌خانه نام گرفت و هنوز هم بریاست و عمارتی دیدنی است.

با شروع جنگ‌های ایران و روسیه در نوبت اول، گردآوری سرباز از سراسر ایران آغاز شد. خورویبیابانک (به اختصار، خوزبیابانک)، در آن روزگار، از ولایات سمنان بود. از جانب ذوالفقارخان، حاکم مقتدر سمنان، مأمورانی برای گردآوری سرباز به بیابانک اعزام شدند. میرزا رحیم در شمار جوانانی بود که می‌بایست به سربازی گرفته شوند. وی، در آن زمان، به تازگی شاعری آغاز کرده بود و «مجنون» تخلص می‌کرد. رحیم را به سمنان بردند؛ اما ذوالفقارخان دانست که او درس خوانده است، طبع شعر دارد، و برای دبیری و منشیگری از هر جهت شایسته می‌نماید. پس او را به عنوان منشی مخصوص خود برگزید.

ذوالفقارخان سرداری شجاع و بی‌باک بود؛ در جنگ ایران و روسیه، در رکاب عباس میرزا، دلیری فوق‌العاده از خود نشان داد؛ اما بدزبان و فحاش بود. مجنون، در دستگاه ذوالفقارخان، مدارج ترقی را به سرعت پیمود و محسود اقران شد. حاسدان

از او شکایت کردند که نوجوان بیابانکی شعری در هجو سردار سروده است. در نتیجه، مجنون دستگیر و اموالش در سمنان و خور بیابانک مصادره شد؛ اما خودش، چندی بعد، به وساطت محمدعلی خان مازندرانی، برادرزن ذوالفقارخان، که عارف پیشه و حامی اهل ذوق و ادب بود، از بند رها شد. این محمدعلی خان همواره ذوالفقارخان را از واکنش‌های تند باز می‌داشت. او از نیاکان شادروان پرویز ناتل خانلری بود و آثار و سفرنامه‌هایی از فرزندانش بر جای مانده که برخی از آنها به چاپ رسیده است.

باری، این حادثه، در زندگی شاعر، اثری شگرف بر جای نهاد. وی خود را ابوالحسن خواند و تخلصش را از «مجنون» به «یغما» بدل کرد و، در مقطع غزلی خطاب به ذوالفقارخان به عبارت

به من از مال دنیا یک تخلص مانده «مجنون» است

به کار آید گر ای لیلی‌وش آن را نیز «یغما» کن

این تبدیل را به ایهام منعکس ساخت.

یغما، پس از این واقعه، مجموعه غزلیات «سرداریه» را سرود. در «سرداریه» – هرچند به نام سردار ذوالفقارخان سروده شده و، در سراسر ابیات آن، فحش رکیکی که تکیه کلام سردار بود، به قصد تعریض درج گشته – مضمون انتقاد از بنی‌آدم مستتر است که مظهر شرّ معرفی گشته و ردیلتش بر فضیلت می‌چربد.

«سرداریه» منظومه سیاسی نیست و، در آن، به حکومت و نظام مستقر کمترین اشاره‌ای نشده است؛ اما، از آن رو که وصف عربان پاره‌ای از زشتی‌های آدمیان را در بر دارد، جلب توجه می‌کند.

«سرداریه»، در همان زمان، بازار گرم یافته و در نسخه‌های خطی متعدد تکثیر شده است که نشانه بارز قبول آن نزد ادب‌دوستان است. این منظومه هفت سال پس از درگذشت یغما به چاپ سنگی رسید و کتابت نسخه‌های خطی آن تا قرن بعد ادامه یافت.

یغما، پس از سرودن «سرداریه» و نشر نسخه‌های آن در شهر سمنان، از ترس غضب ذوالفقارخان، به تهران گریخت و، در آنجا، به حاج میرزا آقاسی، صدراعظم صوفی مسلک محمدشاه، پناه برد. گفته می‌شود که یغما از جوانی تا میان‌سالی به تصوف گرایش داشت. از اشعار او این دلبستگی استنباط نمی‌شود لیکن، برخی از مکتوباتش،

اشاره دارد که او به عرفای زادگاهش علاقه‌مند و مدّتی سرسپرده آنان بوده است. شاید، با مشاهده همین علائق عرفانی دریغما بود که حاج میرزا آقاسی به وی ارادت یافت و، به روایاتی، او را به مُرادِ برگزید.

در همین اوان، محمّدشاه، به قصد تسخیر هرات و راندن حاکم انگلیسی مآب آن، بدان صوب لشکر کشید. یغما نیز، به سفارش حاجی میرزا آقاسی، مُلتزم رکاب او شد و، طیّ سفر، با عمّال و زعمای کشور فرصت آشنایی یافت. وی، پیش از آن، هنگامی که در سمنان شاعری را تازه آغاز کرده بود، چند قصیده در ستایش فتحعلیشاه سروده بود؛ امّا، در محیط پایتخت، مدیحه‌سرائی به طمع دریافت صله را موافق طبع خود نیافت و آن قصاید را از دیوانش زدود، چنانکه اکنون تنها در یکی از نسخه‌های خطّی دیوانش مورّخ حدود سال ۱۲۵۲ ق به جا مانده‌اند. از این رو، نگارنده در تصحیح کلیّات شاعر، نقل این قصاید را روا نداشته و تنها از آنها یاد کرده است. یغما، از آن پس، مکرّر اشاره می‌کند که ستایشگر شاهان و دولتمردان نیست. در غزلی هم، که ستایش میرزا سیّد محمّد طویبی نائینی، از عرفای آن زمان، را دربر دارد اشاره می‌کند:

تاکنون کیم سی‌گذشت از روزگارِ شاعری کافرم یک حرف اگر مدح کسم در دفتر است
شعرها دارم به گوهر رشک لولوی خوشاب لیک وصف باده لعلی و لعلِ دلبر است

پس از اقامت چند ساله یغما در تهران، حاج میرزا آقاسی او را به وزارت حکومت کاشان برگماشت و شاعر روانه آن دیار شد. در کاشان، بیش از همه با حاج ملا احمد نراقی معاشرت و دوستی داشت. ملا احمد نراقی، ضمن رعایت احترام یغما، مکرّر با او بساط انبساط می‌گسترده. از شوخی‌ها و مطایباتی میان آن دو، قصّه‌هایی در کتب و در افواه است؛ از جمله گفته‌اند روزی نراقی، از دست روحانی‌نمایان جاه‌طلب به عذاب آمده، خطاب به شاعر، می‌گوید: میرزایغما، اگر قدرت می‌داشتم، همه هم‌کسوتان خود را نابود می‌کردم و فقط یک تن از آنان را زنده نگه می‌داشتم. چون یغما از او حکمت زنده گذاشتن آن یک تن را جويا شد، نراقی در پاسخ گفت: برای آنکه اگر مولایم امام زمان (عج) ظهور فرماید و از من بازخواست کند بگویم این یک تن را محض نمونه نگاه داشته‌ام و یغما به طنز گفت: آن یک تن را هم می‌کشید، خود شما نمونه بودید. نراقی بارها یغما را، که گرفتار عوام و به قصد تعزیر دستگیر شده بود، از مخمصه نجات داد.

یغما، درکاشان، زنی از منسوبان نراقی گرفت و اولین فرزند از این زن را، به اسم و تخلّص نراقی، احمد صفایی نام نهاد. از وقایع دیگر دوره اقامت یغما درکاشان واقعه‌ای فضاحت‌بار بود که، در آن، پای برخی اشراف و بزرگان کاشان به میان آمد. جریان این واقعه را یغما در مثنوی بلندی موسوم به «خلاصه‌الافتضاح» روایت کرده است.

سال‌های واپسین عمر یغما در تهران سپس در خورگذشت. بیشتر سروده‌های دلپذیر او محصول دهه‌های اخیر حیات اوست. مثنوی صکوک‌الدلیل، اکثر غزلیات، رباعیات، انابت‌نامه، و شماری از قطعاتش را در این سال‌ها سروده است. او، در آن اوان، به زادگاهش بازگشت و سال‌های پایانی عمر را در بستر گذراند. از مندرجات وصیت‌نامه‌ها و برخی نامه‌هایش بر می‌آید که فرزندان و خویشاوندان نزدیکش، چنانکه شاید و باید، در پرستاری او مراقبت نداشتند.

یغما روز شانزدهم ربیع‌الثانی سال ۱۲۷۶ در خوربیبانک درگذشت و پیکرش را در امام‌زاده داود خور به خاک سپردند. در سال هزار و سیصد و پنجاه و اندی بود که انجمن آثار ملی، به توصیه حبیب یغمائی، کتیبه‌ای سنگی بر گورش نشانده که بیت
مه روزه‌ای این ابتلا آمد ز دیوان قضا «طالّ البلا زالّ البها تمّ الرّم جفّ القلم»
(۱۲۷۶ق)

حاوی ماده تاریخ وفات او، سروده فرزندش اسماعیل نیز بر آن نُقَر شده است.

یغما، در دوران زندگی بالنسبه طولانی خود، مدام درگشت و گذار و سفر به شهرهای ایران بود. روزگاری در شهرهای سمنان، تهران، مشهد، کاشان، اردکان، یزد، و قم به سربرد؛ سفری هم به عتبات عالیات داشت. او، در این شهرها، با قشرهای گوناگون اهالی نشست و برخاست داشت و از این هم‌نشینی‌ها نکته‌ها می‌آموخت که طبعاً آثار آنها در اشعارش به نوعی بازتاب یافته است. او، به روزگار پیری، در زادگاهش نیز آرامی نیافت و با مجتهد معروف محل همواره در ستیز بود. در اشعارش، اندیشه‌هایی نو به چشم می‌خورد. او هیچ‌گاه از نقد خصایل و اعمال زشت قدرتمندان دست برنداشت، آن هم در زمانه‌ای که چنین رویکردی خلاف رسم و عُرف شاعران و اهل ادب بود. شاید از همین رو باشد که از یغما، به رغم موضع‌گیری انتقادی صریح او در قبال رجال ممتاز

جامعه، به عنوان منتقد اجتماعی یاد نمی‌شود. انتقادهای او، هرچند بیشتر متوجه اشخاص است، خصلت اجتماعی هم دارد.

یغما، در شاعری به خصوص در اختیار اوزان شعر برای نوحه‌سرائی‌ها، تنوع طلب است. قطعه‌ای در چاپ قدیم کلیات او مندرج است که، در آن، وزن درهم ریخته و حاصل چیزی بین نظم و نثر از کار درآمده است. امثال و کنایات رایج در اوایل و اواسط دوره قاجار نیز به اشعار او راه یافته که متضمن فوایدی از حیث خصایص زبانی آن دوره است. یغما، به ویژه در برخی از آثارش، به سرهنویسی گرایش نشان می‌دهد. پیش از او، کسانی چون جلال‌الدین میرزا قاجار به نگارش آثاری به زبان فارسی سره دست زدند. اما یغما، در این مسیر، به افراط نگرایید. در اشعار از آن برکنار ماند و تنها در نامه‌ها و مکاتیب شوق او به سرهنویسی جلوه‌گر شد. در مجموعه نامه‌های او، که به تصحیح نگارنده در مجلدهای چاپ و منتشر شده، واژه‌های سره بسیاری به چشم می‌خورد که ظاهراً شماری از آنها ساخته ذوق خود یغماست.

پس از یغما، یکی از نواده‌های دختری او، میرزا آقا اقبال، منظومه‌ای عاشقانه، به وزن خسرو و شیرین نظامی (هزج مسدس محذوف و مقصور)، به نام نوش‌نامه سروده که همه ابیات آن به پارسی سره است.

یغما به اهل بیت و امامان مذهب شیعه ارادت تام داشت، چنانکه بیشتر املاک خود در روستاهای بیابانک را وقف عزاداری سیدالشهدا علیه‌السلام کرد. این موقوفات هنوز هم دایر مانده و نوادگان یغما، برای تولیت آن، با اداره اوقاف کشمکش دارند. همچنین قطعات و منظومه‌های متعدد در رثای شهدای کربلا و مختص نوحه و سینه‌زنی، در اوزان و آهنگ‌های گوناگون، از یغما به جا مانده که حجم قابل ملاحظه‌ای از کلیات او را اشغال کرده‌اند و خواندن و اجرای آنها به تنظیم موسیقائی خاص نیاز دارد. شیوه مرثیه‌سرائی یغما را فرزندان و نوادگان صاحب ذوق و صاحب طبعش اقتباس کردند.

هزلیات یغما نیز بخش حجیمی از سروده‌های او را در بر می‌گیرد. از جمله آنهاست اشعاری ذیل عناوین سرداریه، قضابیه، احمد، قاضی‌نامه، منظومه علیمردان خان تونی، شبیه حجج کاشی، و پاره‌هایی از قطعات و رباعیات. «قاضی‌نامه» و دو منظومه دیگر تاکنون به چاپ نرسیده‌اند به این ملاحظه که، هرچند در نهایت استادی سروده شده‌اند سرشار از هجو

با تعابیر رکیک و فحاشی اند.

خواندنی‌ترین بخش هزلیات قطعات هجوی اوست که در هر قطعه از آنها مسئله‌ای اجتماعی طرح یا ردایل شخصی وصف شده که در جامعه به زشتی از او نام می‌برده‌اند. فقط، در قطعه شعر کوتاهی، وابستگی به طبقه اشراف و طبقات برجسته جامعه نشان شرافت قلمداد گشته و ستایش شده است. ابیاتی از آن که وصف‌الحال نودولتان است ذیلاً نقل می‌شود:

آنکه از ارثِ نیا چیزی نداشت	جز به کف چوبی که چوپانی کند
این زمان از کثرتِ مال و منال	ننگ می‌دارد که سلطانی کند
الحق اندر مصرِ عزت می‌سزد	کادعای پورِ عمرانی کند
کان کف اکنونش ید بیضا نماست	وان عصا امروز ثعبانی کند

از یغما چهار پسر برجای ماند. کوچک‌ترین آنان، محمدعلی خطر، از طبع شعر بهره‌ای نداشت و در نوجوانی از بیابانک به سمنان رفت و در آنجا مقیم شد، فنّ نورسیده مخابره تلگرافی را آموخت و به آن مشغول شد. پس از چندی، به ریاست تلگراف‌خانه سمنان منصوب شد و، تا پایان عمر، در همین سمت باقی ماند. از فرزندان و نوادگان او کسانی ذوق ادبی و طبع شعر داشتند. فرزند سوم، ابراهیم دستان، نویسنده و شاعر بود. از او دیوان شعر، و رساله‌ای در جغرافیای جندق و بیابانک به جا مانده که به سفارش اعتضادالسلطنه، نخستین وزیر علوم ایران، نگاشته شده است. این رساله به تصحیح نگارنده چاپ و منتشر شده است. پسر دوم، احمد صفایی، مادرش از اهل کاشان و از منسوبان ملا احمد نراقی، شاعری بود با اعتقادات راسخ مذهبی که بیشتر سروده‌هایش مرثیه و نوحه است. از او دیوان شعر مفصلی برجای مانده از جمله حاوی مرثیه‌ای در صد و چهارده بند به شیوه ترکیب‌بند محتشم کاشانی. دیوان اشعار او به اهتمام نگارنده و به نفقه کتابخانه مجلس چاپ و منتشر شده است. فرزند اول یغما، اسماعیل هنر، شاعری بود مسلط بر ادب عرب و فقه و کلام و اصول و تفسیر که از فنّ شعر بهره کافی داشت، چنانکه برخی از ادیبان آن روزگار همانند سلطان قاجار، فرزند دانشمند فتحعلیشاه، جایگاه ادبی او را از پدرش یغما برتر شمرده‌اند. از هنر، قصاید مفصل و

غزلیات و مراثی و قطعات متعدّد به جا مانده و دیوانش، مشتمل بر حدود شش هزار بیت، چند سال پیش به طبع رسیده است. گفته‌اند هنگامی که هنر، در نجف، دوره اجتهاد را می‌گذرانده با علی محمد باب نزد سید کاظم رشتی همدرس بوده است. او، پس از بازگشت به زادبوم، نامه‌ای از سید باب دریافت می‌کند که وی را به آئین جدید خود فرا می‌خواند و از او جواب ردّی قهرآمیز می‌گیرد. گزارش این نامه‌نگاری در مقدمه دیوان او به تصحیح نگارنده آمده است.

اسماعیل هنر به سال ۱۲۸۸ ق درگذشت. از او چند فرزند پسر و دختر بر جای ماند. آخرین دختر او، فاطمه دهباشی، در حیات یغما، به عقد میرزا حبیب‌الله فرزند حاجی سید میرزا مجتهد درآمد تا مگر، از پیوند آن دو، خصومت دیرین یغما و حاجی سید میرزا فروکش کند. اما این پیوند، هرچند در سال‌های نخست اندکی از دشمنی آن دو کاست، نتوانست آتش خصومت را به تمامی خاموش سازد. از این پیوند منتخب‌السادات زاده شد که پدر استاد حبیب یغمائی است. بدین قرار، حبیب نواده دختر اسماعیل هنر، فرزند بزرگ یغمای جندقی، می‌شود.

سراسر عمر حبیب یغمائی را می‌توان در چهار دوره جای داد: دوره اول، کودکی و نوجوانی (۱۲۷۷ ش - ۱۳۰۰ ش) - تاریخ تولد او، بر صفحه اول قرآنی قدیمی به خط پدرش سال ۱۳۱۶ [قمری] نوشته شده است. وی در شهر خور دیده به جهان گشود. پدرش، منتخب‌السادات، شاعری متوسط و پُرسخن بود. از او چند مثنوی بلند، شماری قصیده و قطعه، و چند مرثیه در دست است. حبیب، در کودکی، به مکتب رفت که مقارن شد با حملات نایب حسین کاشانی و فرزندش، ماشاءالله‌خان، به خور بیابانک و هجرت خانواده به نائین. حبیب، همراه برادران، در نائین به مکتب می‌رفت. اما اقامت آنان در آن شهر دیری نپایید. خانواده‌های فراری، پس از آنکه نایب حسین خور را ترک گفت، به زادبوم خود بازگشتند. در اوایل دهه آخر قرن سیزدهم هجری شمسی، حبیب برای ادامه تحصیل عازم سمنان شد و ابتدا در آن شهر سپس در دامغان (در مدرسه ناظمیه) به کسب علم گذراند. مدرسه ناظمیه را عبدالله خان یاسائی بنیاد نهاد و خود آن را اداره

می‌کرد. یاسائی متعاقباً به زمره دولتمردان عصر رضاشاه درآمد و، در پرتو کفایت خود، به وزارت تجارت برگزیده شد. یغمائی، در دامغان، با شریعتمدار دامغانی، روحانی فاضل و نماینده مجلس، آشنا شد و اشعاری در مدحش سرود. وی، در همین اوان، با نشریات پایتخت ارتباط پیدا کرد؛ چندی اخبار داخلی ایالت قومس را به روزنامه رعد سید ضیاءالدین طباطبایی می‌فرستاد؛ با نشریات وزین آن ایام همچون ارمغان نیز مرتبط بود و چند مقاله از او در آن مجله به چاپ رسید.

یغمائی، در این سال‌ها، به ساقیه شوق و شور جوانی، روحیه‌ای عدالت‌جویانه داشت و اشعاری در آن مایه و به هواداری از سوسیالیسم می‌سرود که به استحکام اشعار سال‌های اخیر زندگی او نیست و هرگز آنها را به چاپ نرساند. قطعه‌ای نیز، به سال ۱۲۹۹ ش در شاهرود به مناسبت استقلال کشور مصر ساخت که ابیاتی از آن را نقل می‌کنم:

بیدار گشت مصری و از بندگی رمید	ما خود به خوابِ ناز هنوز آرمیده‌ایم
میراثِ خویش مُلکِ کیان را فروختیم	واندر عوض ملامت و ذلت خریدیم
دشمن حلال‌وار خورد خونِ مامِ مُلک	شیری به ما حرام که از وی مکیده‌ایم
... پیوندد دوستانه به اغیار بسته‌ایم	وز دوستان علاقه الفت بریده‌ایم
... از دیگران چه جای توقع ز مردمی است	کز خود به نام خود خطِ باطل کشیده‌ایم
جان باختن به راه وطن می‌سزد «حبیب»	چون جان برای روز چنین پروریده‌ایم

دوره دوم، جوانی و میان‌سالی (۱۳۰۰-۱۳۲۰) - مقارن کودتای سید ضیاءالدین و سردار سپه، یغمائی به تهران آمد؛ در دارالمعلمین عالی ثبت نام کرد؛ و، با توصیه ملک‌الشعرای بهار، شغلی به دست آورد. این سال‌ها اوضاع سیاسی ایران آشفته و نابسامان بود و یغمائی، به ساقیه شور جوانی، به فعالیت‌های آزادی‌خواهانه روی آورد؛ به جرگه یاران فرّخی یزدی درآمد و، در آماده‌سازی روزنامه طوفان برای نشر، دستیار او شد. غزلیات و قطعات انقلابی او، با امضاهای مستعار، در هر شماره چاپ می‌شد که چندتایی از آنها را حسین مکی، از سر ناآشنایی، در دیوان فرّخی یزدی درج کرده است. یغمائی، در جایی، به این اشتباه مکی اشاره کرده و یکی دو غزل از آن دست را در مجموعه اشعار خود به نام سرنوشت آورده است.

ابیات زیر سروده او در سال ۱۳۰۱ ش است که در جایی به چاپ نرسیده است:
ز انقلابی سخت جاری سیلِ خون بایست کرد وین بنای سستی را سرنگون بایست کرد
از برای بسطِ آزادی زبان باید گشاد ارتجاعیونِ عالم را زیون بایست کرد
وی شعری نیز، به سال ۱۳۰۳ ش، برای درج در کتاب‌های درسی ابتدائی سروده که
ابیاتی از آن نقل می‌شود:

کشور ایران که زید جاودان	هست کهن میهن ایرانیان
رشت و قم و ساوه و تهران یکی است	مشهد و تبریز و صفاهان یکی است
اهل وطن زاده این مادرند	یاور و وابسته یکدیگرند
ای پسر با ادب هوشیار	از دل و جان میهن خود دوست دار
... حب وطن مهر و وفا آورد	حب وطن صدق و صفا آورد
حب وطن شیوه نیکان بود	حب وطن دین بود ایمان بود
... محترم این ملک چو مادر بدار	هموطن خویش برادر شمار
چشم ز همراهی بیگانه پوش	خویش به آبادی این خانه کوش
... پند «حبیب» از دل و جان گوش کن	هرچه جزاین گفته فراموش کن

با قدرت یابی تدریجی رضاشاه، فضای سیاسی دگرگون گشت؛ روزنامه طوفان تعطیل شد و مدیر آن به زندان افتاد. یغمائی نیز در راه مطالعات ادبی گام نهاد. وی با مخبرالسلطنه هدایت، رئیس‌الوزرای وقت، در تهیه کتب درسی مدارس ابتدائی همکاری کرد. در این سال‌ها، مخبرالسلطنه، هرچند عنوان رئیس‌الوزرای را یدک می‌کشید، عملاً نقش مؤثری نداشت. زمام امور کشور را عبدالحسین تیمورتاش، وزیر دربار قدرتمند رضاشاه، زیر نظر او، در دست داشت و مخبرالسلطنه عمدتاً به امور فرهنگی می‌پرداخت. اما همکاری شاعر جوان با رئیس‌الوزرای کهن سال و دانشمند بی‌درد سر نبود. او نظرهای مشورتی یغمائی را نمی‌پذیرفت که باعث شد یغمائی به قطع همکاری متمایل گردد. پس مسئله را با ذکاء‌الملک فروغی در میان نهاد و فروغی توصیه کرد که، در رایزنی، لحن مناسب اختیار کند. یغمائی می‌گوید: پند او را به کار بستم و نوبت بعد، چون مخبرالسلطنه مطلب نامناسبی در کتاب وارد کرده بود، به او گفتم: البتّه مطلب جناب اجل

عالی از هر حیث خوب و مقبول است؛ اما اگر این طور باشد بهتر نیست؟ مخبر السلطنه گفت: حالا که تو این گونه می‌پسندی، موافقم. باری، این همکاری ادامه یافت و چند کتاب درسی با همکاری آن دو پدید آمد که تا سال‌ها در مدارس وقت تدریس می‌شد.

در سال ۱۳۱۳، فروغی، پس از برکناری از سمت نخست‌وزیری رضاشاه و در ایام خانه‌نشینی، به تصحیح کلیات سعدی همت گماشت و یغمائی را به همکاری برگزید و این همکاری هشت سال، تا درگذشت فروغی (آبان ۱۳۲۱) ادامه یافت. طی این مدت، منتخبی از شاهنامه و خمسۀ نظامی هم، به تصحیح آنان، آماده شد. یغمائی چند بار از این دوران همکاری و آموخته‌های خود از فروغی سخن گفته و یکی دو سخنرانی درباره‌ او ایراد کرده است. فروغی، در مقدمۀ کلیات سعدی، از همکاری یغمائی در تصحیح آن یاد کرده که در چاپ‌های اخیر این مقدمه حذف شده است.

یغمائی، به موازات همکاری با فروغی، به تصحیح گرشاسب‌نامه اسدی و چند اثر دیگر پرداخت. او گرشاسب‌نامه را براساس نسخه کهن مدرسۀ سپهسالار، با مقابله چند نسخه دیگر تصحیح کرد و به چاپ رساند. اکنون که هفتاد و پنج سال از این چاپ می‌گذرد، به گفته محمود امیدسالار، که تصحیح دیگری از این اثر را در دست دارد، بسیاری از ضابط‌های انتخابی یغمائی از جمله برخی انتخاب‌های قیاسی او ارزشمند است. یغمائی، هم در این دوره، چند مقاله در *ارمغان* و *مجله آموزش* و پرورش به چاپ رساند، همچنین مقاله‌ای مفصل درباره ترجمۀ تفسیر طبری نوشت و نسخه‌های این اثر را، برای تصحیح آن، که در نظر داشت، فراهم آورد و، در این راه، همواره از مشورت دوستش، مجتبی مینوی، برخوردار بود.

دوره سوم، *کھولت و سالخوردگی* (۱۳۲۰-۱۳۵۷ ش) - با وقوع جنگ جهانی و سقوط رضاشاه و ورود قوای متفقین به ایران، دوره دیگری از زندگانی یغمائی آغاز شد. تا اواخر سال ۱۳۲۰، فروغی هنوز رئیس دولت بود. یغمائی، در چند جا از خاطراتش، از آمدن ناگهانی رضاشاه به منزل فروغی برای کسب رضایت او به قبول نخست‌وزیری سخن گفته است. این نوبت نخست‌وزیری فروغی یک سال بیش نپایید. وی، در این یک سال آخر عمر، دیگر فرصت پرداختن به کارهای ادبی را نداشت و کارهای مشترک نیمه‌تمام را یغمائی به تنهایی انجام می‌داد که گاه فرصت می‌یافت لحظاتی با فروغی ملاقات کند و

به مشورت نشیند. فروغی، در آن سال‌ها، آماج حملات حریفان بود اما هرگز بنا نداشت به سخنان منتقدان پاسخ دهد. یغمائی بعدها مطالبی در دفاع از او نوشته است. با دگرگون شدن اوضاع ایران و برچیده شدن بساط استبداد رضاشاهی، نسیم آزادی از هر سو وزیدن گرفت و کسانی از نویسندگان و ادیبان و روزنامه‌نگاران، که در عصر رضاشاه خاموشی به ناچار گزیده بودند، دیگر بار وارد صحنه شدند. یغمائی نیز، همانند هم‌قطاران خود، به عرصه سیاست و روزنامه‌نویسی کشانده شد. وی، در این اوان، از سمنان و خوریابانک نامزد نمایندگی مجلس شد؛ اما از رقیب شکست خورد. خودش عقیده داشت که رأی آورده و نام رقیب به تدلیس از صندوق بیرون آمده است. وی، درباره این تقلب، قصیده‌ای هم سروده که ابیاتی از آن نقل می‌شود:

انتخابات چه و رأی چه آزادی چه	قصد رسوائی ملت بُد و رسوا کردند
چند صندوق به یک روز به خارج بردند	مملو از رأی فراهم شده یکجا کردند
نام‌هایی غلط اندر غلط از بر خواندند	دفتری را غلط اندر غلط امضا کردند
... هان و هان هموطنان کارگران رنجبران	خوب دیدید که این قوم چه با ما کردند
سود ندهد گله و شکوه و زاری باید	کرد کاری که دگر مردم دنیا کردند
در نگهداری و بگرفتن آزادی خویش	ملل زنده نه اندیشه نه پروا کردند
جان به راه وطن و اهل وطن بسپردند	ملت و مملکت از مرگ خود احیا کردند

نخستین فعالیت روزنامه‌نگاری یغمائی نیز در این ایام آغاز شد. روزنامه یغما، که در چهار یا شش صفحه بزرگ در سال‌های ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ انتشار یافت، یادگار این دوره است. یغما مواضعی معتدل داشت؛ اما چند بار، در همان مدت کوتاه، توقیف شد و یغمائی، در نامه‌ای به قوام‌السلطنه، نخست‌وزیر وقت، تقاضای رفع توقیف آن کرد. صفحه آخر این روزنامه به زبان فرانسه بود.

یغمائی در همین دوران، با فرهنگستان ایران، در دوره اول سپس در دوره دوم پس از شهریور ۲۰، به همکاری پرداخت و سردبیری نشریه آن را عهده‌دار شد که نشر آن مرتب نبود و ظرف هشت سال تنها ده شماره از آن منتشر شد. فعالیت دیگر یغمائی در سال‌های ۱۳۲۰، سردبیری مجله آموزش و پرورش در مدتی حدود دو سال بود.

مهم‌ترین حادثه حیات مطبوعاتی یغمائی در همین اوان رخ داد. او، در فروردین سال ۱۳۲۷، مجله یغما را تأسیس و نشر آن را آغاز کرد. مجله یغما در میان نشریات ادواری کشور شاخص بود و مدت سی و یک سال، از فروردین ۲۷ تا اسفند ۵۷، مرتب و منظم منتشر شد و خصلت غالب پژوهشی و تحقیقی خود را تا به آخر حفظ کرد.

از دهه سوم تا اواخر دهه پنجم قرن ۱۴ هجری شمسی، کارهای تحقیقی متعددی در تصحیح و نشر متون معتبر از جمله ترجمه تفسیر طبری (در هفت جلد)، قصص الأنبیای نیشابوری، نمونه نظم و نثر فارسی (جنگی کهن از قرن هفتم) انجام داد. وی همچنین مقالات متعددی در یغما و نشریات دیگر به چاپ رساند و قطعات و غزل‌ها و قصایدی سرود که بیشتر آنها در یغما مندرج است.

وی، از سال ۱۳۴۱ به مدت دو سال، در برنامه رادیویی با عنوان «زیادداشت‌های یک استاد» شرکت کرد و، هر هفته، در این برنامه، درباره یکی از رجال و دانشمندان که از نزدیک با آنان آشنایی و دوستی داشت همچون حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، عبدالله یاسائی، صبحی، ملک الشعراء بهار، حسین کوهی کرمانی، و احمد بهمنیار سخن گفت. بخشی از این سخنرانی‌ها اخیراً در کتابی با عنوان داستان دوستان (به اهتمام پرویز یغمائی و مرتضی آل داود و نفقه انتشارات مگستان) به طبع رسیده است. جلد اول مجموعه مقالات او نیز در یکی دو سال اخیر (به اهتمام مرتضی آل داود و نفقه انتشارات مگستان) چاپ و منتشر شده است.

در سال ۱۳۴۶، به مناسبت بیستمین سال انتشار منظم مجله یغما، به دعوت سید حسن تقی‌زاده و همت و کارگردانی ایرج افشار، مجلس بزرگداشت یغمائی در باشگاه دانشگاه تهران برگزار شد که دانشمندان و شخصیت‌های طراز اول کشور و همکاران قلمی مجله یغما در آن حضور یافتند و کسانی که مجال شرکت در آن نیافتند، با ارسال پیام، همت یغمائی را در نشر مرتب یغما ستودند.

ده سال بعد، به مناسبت سی‌امین سال انتشار یغما، مقارن با برگزاری کنگره تحقیقات ایرانی در دانشگاه کرمان، مجلس دیگری برپا شد که از جمله استادان غلامحسین یوسفی و باستانی پاریزی، در آن، سخن راندند. سال پیش از آن، از دانشگاه تهران به یغمائی و چند تن دیگر از جمله رعدی آذرخشی دکتری افتخاری اعطا شد. یغمائی

چند سال، در دانشسرای عالی، عروض و قافیه و صنایع ادبی تدریس کرد. وی، در این مباحث، وجیزه‌ای نیز تألیف کرده بود.

یغمائی، در آخرین شماره یغما (شماره اسفند ۱۳۵۷)، با خوانندگان و خواستاران این مجله وداع کرد. در سرمقاله این شماره، به برخی از فعالیت‌های مجله طی سی و یک سال عمر آن اشاره شده است. مندرجات این شماره با قصیده‌ای در وصف تهران خاتمه یافته که اشاره ستایش آمیزی به مصدق را در بر دارد که چند بیت از آن، به تیمن، نقل می‌شود:

طهرونک سابق شد تبدیل به تهران‌ها وان دور بیابان‌ها شد عمده خیابان‌ها
گسترده شد این وادی از حرص زمین‌خواران از گود ورامین‌ها تا مرز شمیران‌ها
... برخاست در این دوران یک مرد فقط یک مرد می‌گویم و بعد از من گویند به دوران‌ها ...

دوره چهارم، خانه‌نشینی یغمائی (فروردین ۱۳۵۸-اردیبهشت ۱۳۶۳) - با تعطیلی مجله یغما، دوران خانه‌نشینی یغمائی آغاز شد. در آغاز، کسانی از اهل علم و ادب، منجمله جلال متینی و سید جعفر شهیدی، به نزد او می‌آمدند و وی را به ادامه انتشار مجله تشویق می‌کردند با تذکر این معنی که دولتمردانی در دستگاه که با یغمائی سابقه دوستی و آشنایی دارند در انتشار یغما به او یاری خواهند رساند. مهندس بازرگان، نخست‌وزیر دولت موقت، دوست دیرین یغمائی بود. همچنین او با آیت‌الله مرتضی مطهری، رئیس شورای انقلاب، از سال‌ها قبل، در ناهار چهارشنبه‌های مدرسه سپهسالار، هم سفره بود و همنشینی و معاشرت داشت حتی مقالاتی از او را در مجله یغما به چاپ رسانده بود. اما یغمائی به این اصرارها پاسخ مثبت نمی‌داد و مجله یغما همچنان در محاق ماند.

نزدیک به شش سال از حیات یغمائی، در پایان عمر، در تهران و کرمان و خور گذشت. پاشیده شدن کتابخانه‌ای که او با خون دل در خور فراهم آورده بود و خیانت کتابداری که خود به زحمت وی را استخدام کرده بود بیش از حد آزارش می‌داد چنانکه، به خلاف گذشته، رغبت چندانی به بازدید از خور نشان نمی‌داد. زن و فرزندانش به انگلستان مهاجرت کرده بودند و او بیشتر اوقات در دفتر مجله یغما به سر می‌برد. در آن ایام، چند رساله و جزوه و کتاب از جمله سفرنامه منظوم کرمان را به چاپ رساند. وی با ایرج افشار در نشر مجله آینده همکاری مستمر داشت و بخش شعر مجله زیر نظر او بود.

به تشویق افشار، خاطرات خود را در آینده منتشر ساخت و قطعاتی از سروده‌های خود در سال‌های پس از انقلاب را در آینده به چاپ رساند.

یغمائی، از اواخر سال ۱۳۶۲، به شدت بیمار شد و بیشتر اوقات در منزل یا در بیمارستان بستری بود. وی، سحرگاه ۲۴ اردیبهشت ۱۳۶۳، در بیمارستان آراد تهران درگذشت. پیکرش با تشییع جمع کثیری از استادان و همکاران به خوربیبانک برده شد و ایرج افشار سالار و کارگردان این کاروان شد. در خور، احمد اقتداری سخنرانی مؤثری ایراد کرد و عبدالله نورانی بر پیکرش نماز خواند. شب‌هنگام، سعیدی سیرجانی، در جمع دوستان و همشهریان یغمائی، منظومه سلام‌آباد را به صدای رسا خواند و ایرج افشار، در بازگشت، شماره ویژه‌ای از آینده را به او اختصاص داد.

متعاقباً، به مناسبت دهمین سالگرد وفات یغمائی، مجلس یادبودی در منزل دخترش، پیرایه، در قیطریه تهران برگزار شد. در این مجلس، تنی چند - از جمله احمد اقتداری و، در پایان، سعیدی سیرجانی - سخن گفتند.
روانش شاد و یادش زنده باد.

